

پلاتفرم سیاسی

روند سوسیالیستی کومه‌له (فراکسیون)

مقدمه

ما جمعی از مبارزان صفوف کومه‌له-که طی دهها سال مبارزه علیه رژیمهای استبدادی و ارتجاعی سلطنتی و اسلامی و در دفاع از منافع کارگران و زحمتکشان، در اشکال و عرصه‌های متنوع حرکات و جنبش‌های انقلابی و توده‌ای شرکت کرده و توانسته‌ایم تأثیرات و نتایج ایده‌ها و سیاست‌های گوناگون خود و دیگران در سطح کردستان، ایران و جهان را شاهد باشیم، به این باور رسیده‌ایم که برای در پیش گرفتن راهی موفقیت‌آمیز بسوی آزادی و سوسیالیسم، یک بازبینی نقادانه و بنیادین از گذشته‌ی چپ بطور کلی و کومه‌له بطور اخص لازم است.

ما در زمره کسانی هستیم که مدتهاست این حرکت انتقادی را از موضع چپ شروع کرده‌اند. در عین حال اعتراف می‌کنیم که خود هنوز در آغاز کار هستیم. برای اینکه از آغاز این حرکت انتقادی قدمهای دیگری رو به جلو برداریم و راه تکامل بیشتر صفوف خود را هموار کنیم، لازم دیدیم که پلاتفرم سیاسی و نگرش اجتماعی خود را در کلی‌ترین بیان- برای گردآوری همه‌ی انسانهایی که آزادی و عدالت سوسیالیستی را آرمان خود دانسته و می‌خواهند راهی منطبق با این آرمان فراراه خود قرار دهند و در اتخاذ راه انتقادی سهمی باشند- اعلام داریم. این امر گامی است در جهت دستیابی به یک برنامه‌ی مشترک هرچه کاملتر و دقیقتر با همکاری و دخالت فعال همه‌ی کسانی که پلاتفرم کنونی را در راستای افکار و اهداف سیاسی و اجتماعی خود میدانند و نیروی خود را از هم اکنون در این جهت بکار می‌اندازند.

بدیهی است که جریان ما همچون هر جریان چپ دیگری در رابطه با سؤال "سوسیالیسم" باید تلاش کند تا به درک روشن‌تر و شفاف‌تری از سوسیالیسم مورد نظرش برسد، اما این با نگاهی مذهبی به سوسیالیسم، یا پاسخ‌های صرفاً آکادمیک ممکن نیست. باید در هر شرایطی دید که خود جامعه چه امکاناتی در جهت پیشروی به این سمت، در اختیار نیروهای اجتماعی و بویژه جنبش سوسیالیستی قرار می‌دهد. درک ما این است که نهایتاً این تعریفی کلی و در کنار هم چیدن چند تز در این باره نیست که پاسخ مساله را در خود نهفته دارند، بلکه قبول یک جدال همیشگی نظری و عملی است که با جنبش سوسیالیستی همراه است. اعلام پایان مباحثات و صرفاً نوشتن یک برنامه یا اعلام مواضعی حزبی در این باره، از نظر ما چیزی جز عدم درک چگونگی چنین پروسه‌ای نیست. در این راستا به حساب آوردن مجموعه تحولاتی که در بطن جامعه بشری اتفاق می‌افتند، تکیه بر دستاوردها، استفاده درست از شرایط مناسب، شناخت موانعی که بر سر راه چنین پروسه‌ای قرار دارند، از وظائف تعطیل‌ناپذیر سوسیالیست‌ها هستند. مسایل مربوط به یک انقلاب و تحول سوسیالیستی مسایل و موضوعاتی صرفاً دانشگاهی و تفحصی و تحقیقی نیستند، بلکه در بُعدی وسیع‌تر مسایل و موضوعاتی مربوط به یک جنبش اجتماعی‌اند، که در یک پراتیک آگاهانه اجتماعی پاسخ خود را می‌گیرند.

روند ما خود را در تکامل روبه‌پیش جریان کومه‌له باز می‌یابد

کومه‌له با اهداف آزادی‌خواهانه و سوسیالیستی در دفاع از کارگران و زحمتکشان و همه‌ی ستمدیدگان، با سوسیالیستی ندانستن نظام موجود در شوروی و نقد اراده‌گرایی و آوانتوریسم انقلابی با در پیش گرفتن مشی توده‌ای در سال ۱۳۴۸ بنیاد گذاشته شد. شروع مبارزات مردم ایران علیه رژیم پهلوی این امکان را برای «تشکیلات» همچون هر نیروی دیگری فراهم کرد تا با جذب نیروهای جدید، صفوف خود را تقویت کرده و با اعلام موجودیت تحت نام کومه‌له فعالیت‌هایش را گسترش دهد، و بدینوسیله آمادگی لازم برای تبدیل شدن به یک سازمان مطرح و دارای تأثیر تعیین‌کننده در رویدادهای بعدی کردستان را بدست آورد.

چنین اعلام موجودیتی با توجه به وضعیت سیاسی - اجتماعی گُردستان در آن مقطع، انعکاس حرکت تاریخی جدیدی بود؛ که نشان می‌داد جنبش علیه ستم‌گری ملی در جهت کسب خواستهای دموکراتیک مردم گُردستان وارد فاز جدیدی شده است. این دیگر جنبشی است که به نیروی مبارزاتی توده‌ها، طبقات و اقشار جدید متکی است. اقشار و طبقاتی که محصول تحولات اجتماعی و رشد سرمایه‌داری عمدتاً بعد از اصلاحات ارضی در گُردستان و گسترش شهرها بودند. جنبشی که اینبار سر برآورد و پا گرفت، چه به لحاظ شرکت وسیع مردم، چه به لحاظ بروز اشکال مبارزاتی متنوع، و همچنین وسعت مناطقی که در بر گرفته بود، بگونه‌ای ماهوی از جنبش‌های قبل از خود در گُردستان متفاوت و بمعنای نقد تاریخی این جنبش‌ها بود. این سرآغاز دور جدیدی از حیات اجتماعی - سیاسی و تاریخی مردم در گُردستان ایران، و آغاز جنبشی بود که دیگر ستم‌گرد برگرُد، ستم طبقات دارا و مدافعان آنها - تحت عنوان نمایندگان ملت و غیره - بر طبقات زحمتکش را پذیرا نبوده و کومه‌له زبان گویا و رادیکال آن بود.

از نظر ما، کومه‌له سازمانی چپ و سوسیالیستی و اساساً محصول جامعه گُردستان است که دفاع از منافع طبقه کارگر و گسترش دموکراسی انقلابی از پائین را تضمینی بی‌اما و اگر در ایجاد جامعه‌ای آزاد، پیشرفته و مرفه می‌داند. از حق ملل در ایران در جهت رفع ستم ملی و کسب حق تعیین سرنوشت دفاع کرده و می‌کند. جنبش گُردستان را در راستای رفع ستم ملی از ملت گُرد تا بدست آوردن حق تشکیل دولت خودی، و تحقق هرنوع استراتژی دموکراتیکی در ایران تقویت کرده و در رهبری آن شرکت فعالی داشته و خواهد داشت. در مبارزات آزادی‌خواهانه مردم ایران برای سرنوشت جمهوری اسلامی خود را در صفت اول این مبارزات دیده و می‌بیند. تقویت و حمایت کامل از جنبش‌های توده‌ای و در رأس آنها جنبش کارگران و زحمتکشان، زنان، دانشجویان و مبارزات صنفی، رفاهی و سیاسی دیگر اقشار تحت ستم علیه جمهوری اسلامی را وظیفه همیشه خود میدانند.

روند ما خود را در جنبش سوسیالیستی و در انتقاد بنیادی از مناسبات سرمایه‌داری می‌یابد

سرمایه‌داری گرچه چهره جامعه بشری را بگونه‌ای بنیادی در همه جهات و مشخصات آن تغییر داده و متحول کرده است، اما در عین حال نظامی بوده که در جهت کسب سود، با توحش تاریخی بی‌نظیری نیز عمل کرده است. مسبب جنگها و بی‌خانمانی‌های بسیار، منشاء تخریب بدون ملاحظه محیط زیست، تشدید فاصله بین ثروت و فقر و گسترش آن در مناطق گوناگون جهان است. از هنگامیکه بورژوازی بعنوان طبقه جدید استثمارگر بر جامعه مسلط گشته است به نیروی نگهدارنده همه ستمها تبدیل گشته و این تنها جنبش طبقه کارگر، سوسیالیستها و دیگر زحمتکشان و ستم‌دیگان بوده است که در صورت نیروی کافی توانسته است علیه بورژوازی، کم و بیش حقوقی سیاسی و اقتصادی و رفاهی بنفع توده‌های مردم کسب کند.

جنبش سوسیالیستی بمثابه حرکتی اجتماعی علیه شیوه تولید سرمایه‌داری، علیه کار مزدی و مناسبات استثمارگرانه سرمایه‌داری، در راستای بیان و تحقق خواستهای حق طلبانه طبقه کارگر و اقشار پائینی جامعه - چه در جهت بهبود شرایط کار و زندگی طبقه کارگر، چه بمثابه جنبشی که هدف آن فراتر رفتن از سرمایه‌داری بمثابه یک مرحله تاریخی است - جنبشی است که رشد و تکامل سرمایه‌داری به همراه آورده است.

رشد ناموزون شیوه تولید سرمایه‌داری در حوزه‌های ملی؛ تفرقه در صفوف طبقه کارگر، و اینکه جنبش سوسیالیستی ناچار بوده است تا در حوزه‌های سیاسی و شرایط مبارزاتی کاملاً متفاوت به اهداف خود نزدیک شود؛ رونق‌ها و بحرانهای ادواری در سیستم سرمایه‌داری که در تحریک بخشیدن یا گُند کردن جنبش‌های سوسیالیستی موثر بوده‌اند؛ تاثیر عوامل گوناگون ایدئولوژیکی، فرهنگی و بقای سنت‌های عقب مانده اجتماعی؛ از عواملی هستند که تکامل جنبش سوسیالیستی را با پیچیده‌گی‌ها و دشواری‌های خاص خود روبرو کرده‌اند.

علاوه بر این، شکست‌هایی که جنبش‌های سوسیالیستی در راه عبور از نظم و مناسبات سرمایه‌داری و کار مزدی تجربه کرده‌اند، تاثیرات عملی و روانی این شکست‌ها و بهره‌برداری تبلیغی و ایدئولوژیک بی‌امان سرمایه‌داران و دولت‌های حامی آنها از این سرخوردگی تاریخی موجب تشدید بحرانهای درونی جنبش سوسیالیستی و افزودن بر ابهاماتی شده‌اند که بر سر راه آن قرار داشته و دارند. چرا که اگر جنبش‌های سوسیالیستی از ایدآل و افقی فراسرمایه‌داری تبعیت کرده‌اند، اما در اساس و به گونه‌ای عینی و واقعی، خود نیز محصول سرمایه‌داری و متأثر از شرایطی بوده‌اند که چنین سیستمی آفریده است، و نمی‌توانسته‌اند بدون توجه به این شرایط و نادیده گرفتن آن گسترش یابند. هر شکست و هر عاقبت سوء

و نامطلوبی که جنبش‌های سوسیالیستی در آن گرفتار آمده باشند، خود هیچ چیز نیست جز نمودی دیگر از عوارض مناسبات سرمایه‌داری و نشان دیگری از مقاومت و پیرانگرانه و انسان تباه‌کن این نظام برای ادامه حیات در این یا آن شکل و تحت این یا آن نام...

تاریخ مبارزه علیه سرمایه‌داری در عین حال تاریخ تلاشها و جنبش‌هایی است که به انتخاب‌های ممکن و عملی تمایل داشته و دارند. راه‌حل‌هایی که گرچه ماهیتی سازشکارانه داشته‌اند، اما در عین حال منطبق بر رشد مناسبات سرمایه‌داری، توازن قوای شکل گرفته در آن، و مبتنی بر این تمایل آشکار بوده‌اند که اگر توان تحقق هدف سوسیالیستی در شرایط امروزی ممکن نیست، بدست آوردن موقعیت بهتر در مقابل سرمایه و زندگی قابل تحمل‌تر در چنین جامعه‌ای ممکن است. بحث "رفرم یا انقلاب" در رادیکال‌ترین جریانات سوسیالیستی و رسیدن به فرمول‌هایی که بین این دو مفهوم نوعی رابطه منطقی برقرار ساخته‌اند نیز چیزی جز درک همین واقعیت نبوده و نیست که سوسیالیسم جنبشی است که عملاً در بطن شرایطی رشد می‌کند که سرمایه‌داری آفریده است.

خارج از هر نوع انقلابی‌گری یا رفرمیسمی، جنبش سوسیالیستی عامل منفعلی در مقابل سرمایه نبوده است؛ برعکس مهر خود را بر رابطه بین کار و سرمایه، دموکراسی خواهی و نحوه اداره دولت، فرهنگ اجتماعی جامعه، دیگر جنبش‌های اجتماعی و... زده است. ما ضرورت بحث رفرم یا انقلاب را در چهارچوب اتخاذ و تدوین یک استراتژی سوسیالیستی درک کرده و رابطه بین رفرم و اصلاحات مورد نظر خود با هدف نهایی را می‌پذیریم، اما معتقدیم که هر رفرمی معنای عملی خاص خود را دارد.

تجربه تاریخی ثابت کرده است که حکومت‌های سرمایه‌داری برای جلوگیری از گسترش انقلاب به رفرم‌های اقتصادی و اجتماعی تن می‌دهند. از چنین امکانی، هم می‌توان علیه سرمایه، و هم رسیدن به خواست‌های دموکراتیک و دموکراتیزه کردن مناسبات اجتماعی بهره گرفت. برای ما مسئله اساسی این است که این یا آن رفرم چه تغییر و تحولات مثبتی در زندگی کارگران و دیگر توده‌های مردم در همین نظام نیز بوجود خواهد آورد، و معتقدیم که رفرمی نهادینه می‌شود که نتیجه مبارزات عمومی خود طبقات و اقشار بمیدان آمده مردم باشد.

در این رهگذر تاریخی می‌توان درباره تئوری‌های گوناگون حاکم بر این جنبش و نتیجه‌گیری‌های تحلیلی کاملاً متناقض با هم، از شکست‌ها و پیروزی‌های این جنبش، و اثرات گرایش‌های سیاسی گوناگون درون آن به بحث‌ها و جدلهای پایان‌ناپذیر پرداخت (کاری که همیشه شده و همواره بمثابة وظیفه‌ای تخطی‌ناپذیر در مقابل این جنبش و فعالان آن قرار داشته و دارد). در این تردیدی نیست که گرایش‌های گوناگون درون این جنبش همانگونه که درمانیفست کمونیستی نوشته شده توسط مارکس و انگلس در زمان خود بدرستی بیان شده، از خاستگاهها و منافع گوناگونی می‌آیند، و در این جا نیز ما با درک‌های متفاوت از سوسیالیسم و استراتژی‌های سیاسی متنوع با اهداف متفاوت و لذا نتایج تاریخی متفاوتی روبرو هستیم و این نیز از مشخصات این جنبش است؛ اما هیچ یک از اینها نمی‌تواند ما را از بیان این حقیقت تاریخی باز دارد، که جنبش سوسیالیستی بمثابة یک حرکت تاریخی در درون نظام سرمایه‌داری، جنبشی بوده است که در کلیت خود نه تنها عاملی اساسی در انسانی‌تر کردن چهره جوامع گوناگون بوده، بلکه با توجه به اهدافی که در مقابل بشریت قرار می‌دهد، تاکنون تنها آلترناتیو ممکن و عملی برای عبور از سرمایه‌داری و تمامی مصائبی است که تداوم حیات این شیوه تولیدی می‌تواند در ابعاد ماکروتری برای بشریت بیاورند.

جنبش‌های سوسیالیستی در این مقطع تاریخی در برابر وضعیت ویژه‌ای قرار گرفته‌اند. این مقطعی است که در آن بیش از هر زمان دیگری «جهانی شدن» ورد زبانهاست. این مفهوم قبل از آنکه معرف آغاز یا پایان روند جدیدی در نظام اقتصاد جهانی باشد، معرف این است که سرمایه‌داری جهانی در برابر سؤالات و ابهامات بیشماری قرار گرفته است که همگان را تحت تاثیر عوارض خود قرار می‌دهد. چرا که «اقتصاد بین‌المللی» برخلاف یک «اقتصاد ملی» به وسیله یک دولت جهانی اداره نمی‌شود، بلکه توسط قراردادهای و معاهده‌های بین‌المللی بین دولتها و اعمال نفوذ شرکت‌های چند ملیتی و بانک‌های بزرگ جهانی و بازارهای بورس و رقابت در عرصه‌های پیچیده‌تری تنظیم و به کنترل درمی‌آید.

در برخورد به چنین شرایطی مشکل اساسی برای ما در نبود آلترناتیوی است که می‌بایست از پائین می‌آمد و در برابر خواه منافع امپریالیستی و خواه ناتوانی دولتها در عرصه جهان گلوبال خود را نشان می‌داد. چراکه دنیای گلوبال دقیقاً درهنگامه و در پروسه‌ای خود را به رُخ همه کشانده و یکه‌تاز میدان شده است که آلترناتیو تاریخی آن در لباس

سوسیالیسم بمثابه یک جنبش جهانی (درزیر بارشکست‌های پی‌درپی) قادر به عرض اندامی اساسی و تعیین کننده در حال حاضر نیست.

در چنین خلأی و در خاورمیانه، ما با رشد اسلام‌گرایی بمثابه عکس‌العملی هویتی روبروئیم که بخصوص کار و فعالیت ما را بطور مستقیم تحت تأثیرات منفی خود قرار داده و می‌دهد؛ مخصوصاً درجایی که این جنبش در لباس «ضد امپریالیستی» ظاهر می‌شود. موضوعی که از نظر ما شایسته بذل توجه ویژه‌ای با توجه به درگیری مستقیم خود ما با دولتی است که یکی از پرچمداران اصلی چنین جنبشی به لحاظ ایدئولوژیک و سیاسی و تأمین کننده مالی و لجستیکی آن است.

ما به سهم خود، و در جهت درک جهان جدید و شناخت عینی پتانسیل‌های موجود برای مقابله با این وضعیت پُرابهام، و پا دادن به جنبش‌های اجتماعی آلترناتیو، خود را در صنف کسانی می‌یابیم که در پاسخ به چنین وضعیتی، به پاسخ‌های کهنه ارجاع نمی‌دهند، بلکه در جستجوی پاسخ‌هایی منطبق با تحولات چند دهه گذشته در سطح جهانی هستند.

مبارزه برای دموکراسی جزو اصول اساسی ما است

از نظر ما محدود کردن دموکراسی، در هر شرایطی و به هر بهانه‌ای را نه تنها باید محکوم کرد، بلکه تعمیق و گسترش مداوم آنرا باید بمثابه یک عملکرد استراتژیک و نه تاکتیکی در برنامه داشت. این بمعنای استفاده از هر نوع سازمان و فونکسیون است که اعمال اراده تک تک آحاد مردم و بویژه اقشار پائینی جامعه را در هر شرایطی امکان‌پذیر کند.

دفاع بی‌اما و اگر ما از دموکراسی درعین حال بمعنای نقد محدودیت‌های یک سیستم دموکراتیک در چهارچوب نظام سرمایه‌داری نیز هست. سیستمی که در دفاع از منافع اقلیتی در جامعه و تحمیل اراده این اقلیت بجای اکثریت خود را نشان می‌دهد.

ایران کشوری است که تداوم استبداد در آن به یک مشکل بنیادی و تاریخی بزرگ تبدیل شده است. در اینجا همچون همه کشورهای استبدادزده، هر سطح از پیشرفت در زندگی توده‌های مردم و کسب و احقاق هر نوع حق و حقوق تثبیت شده برای کارگران و زحمتکشان، زنان و دیگر اقشار و طبقات ستمدیده جز از طریق مبارزه برای دموکراسی و گسترش آن ممکن نیست.

سرنگونی رژیم اسلامی ایران یکی از اهداف اساسی ما است

موضع ما در مقابل حکومت اسلامی روشن بوده و هست. این یک رژیم دیکتاتوری از بدترین و وحشی‌ترین نوع آن در عصر حاکمیت سرمایه یعنی رژیمی مبتنی بر فاشیسم مذهبی است. از این نظر، و همچنین بدلیل تاریخ ننگین و جنایت‌های بی‌شمار و نسل‌کشی، هر لحظه و هر ساعت عمر بیشتر چنین رژیمی تنها بمعنای تداوم یک مصیبت تاریخی در حیات مردم ایران است. تنها راه و اولین شرط رهائی توده‌های مردم سرنگونی این رژیم است.

قرار گرفتن اسلام‌گرایان بر مسند قدرت بدون شک دارای زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و سیاسی مربوط به خود در ایران بود؛ درعین حال تائید دولت‌های غربی در جهت اجرای طرح‌ها و منافع امپریالیستی، چنین عروجی را ممکن کرد. چنین عروجی از یکسو مرهون شکست «ناسیونالیسم ایرانی» (جناحی که ایران را در آستانه رسیدن به «تمدن بزرگ» میدید)، تداوم حیات استبداد سیاسی، فقدان سنت‌های دموکراتیک و لیبرال، و ناتوانی جنبش سوسیالیستی در ابراز وجود اجتماعی قوی در جامعه سیاسی ایران بود و از سوی دیگر مدیون این بود که جهان امپریالیستی غرب خواه در تقابل با «سوسیالیسم و کمونیسم اردوگاهی» و خواه در مواجهه با رشد کمونیسم مستقل از اردوگاه مزبور و با علم به بحرانهایی اجتماعی که در راه بودند، در چهره جنبش اسلامی ابزاری برای این تقابل می‌دید.

با این وجود، تقابل‌های اجتماعی در ایران وارد فاز جدیدی شده و ما شاهد جوانه‌زدن‌های جنبش سوسیالیستی نوینی هستیم که در درک زمینه‌های تاریخی موجودیت چنین جنبشی به پایه‌های اجتماعی خود بگونه‌ای واقع‌بینانه‌تر رجوع می‌دهد و از درک شفاف‌تری در رابطه با پیچیدگی‌های مبارزه برای اهداف سوسیالیستی برخوردار است، و در راه شناخت موانع موجود بر سر راه چنین پروسه‌ای و یافتن پاسخ‌های مناسب، به خود جامعه و امکانات نهفته در آن ارجاع می‌دهد، و در آغاز راهی است تا با نگرش‌های مذهبی گونه و انزواطلبانه به آرمانهای انسانی فاصله بگیرد.

این تنها جنبش سوسیالیستی نیست که در تقابل با رژیم اسلامی و نظم اجتماعی موجود مجدداً سر بر می آورد، جنبش‌های دیگری نیز هستند که در راستای فعالیت‌های اجتماعی - فرهنگی و تحقق خواستهای دموکراتیک و حقوق بشری در عرصه‌های گوناگون گسترش یافته‌اند. ما شاهد رشد و گسترش جنبش‌های حق‌طلبانه ملیتهای ایرانی، جنبش مستقل زنان و دانشجویان و فعالیت‌های گوناگون فرهنگی و صنفی هستیم، که حاکمیت اسلامی را در عرصه‌های گوناگون به مصاف می‌طلبند و چنین حاکمیتی را با تنگناهای جدی مواجه ساخته‌اند.

جریان و گرایش ما گسترش و تعمیق چنین جنبش‌هایی را وظیفه خود می‌داند. ما معتقدیم که غلبه بر چنین حاکمیتی بدون حمایت و تقویت همه جانبه چنین جنبش‌هایی عملاً راه بجایی نمی‌برد. از نظر ما نبرد با چنین حاکمیتی، نبردی همه جانبه، در همه سنگرها با اتکا به تمامی توان اجتماعی مردم عدالت طلب و آزادیخواه در سرتاسر ایران است.

ما ذیلاً بطور کلی و بسیار خلاصه شده، رؤس برنامه خود در مورد حاکمیت مردمی در فردای سرنگونی رژیم اسلامی ایران را بیان می‌داریم. آرمان سوسیالیستی ما نیست و تلاش ما در این جهت است که جنبش توده‌های کارگر و زحمتکش آنچنان توان فکری، سیاسی، تشکیلاتی، فرهنگی و انسانی از خود بنمایاند که از این اهداف بسیار فراتر رود، اما دستیابی به هراندازه از مواد برنامه فعلی نیز موجب بهبود شرایط زندگی و مبارزه توده‌ها بوده و مطلوب ما نیز هست:

الف- برنامه ما خواه در بُعد سراسری و خواه در بُعد گردستانی

۱. حاکمیت سیاسی ناشی از اراده مردم است؛ مردمی که آزادانه، مقامات و ارگانهای حکومتی را در شکلی که خود بخواهند انتخاب میکنند و هرگاه اراده کنند آنها را عزل مینمایند. هر فرد بالاتر از هجده سال دارای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن خواهد بود.

دین از دولت جدا شده و هیچ مذهب و ایدئولوژی و گروهی دارای هیچ حق ویژه و ثابت و رسمی مافوق مردم نخواهد بود. امتیازات سیاسی و اقتصادی روحانیت لغو میگردد.

۲. داشتن یا نداشتن این یا آن عقیده و مذهب کاملاً آزاد بوده و امر خصوصی افراد است. موافقت یا مخالفت با این یا آن جریان سیاسی و فکری، بیان عقیده و نظرات سیاسی از طریق تمام اشکال و شیوه‌هایی که علم و تکنیک بشری در عرصه رسانه‌های عمومی آفریده است کاملاً آزاد است.

سانسور مطبوعات و دیگر رسانه‌های جمعی پایان مییابد. ممنوعیت کنترل نامه‌های پستی، مکالمات تلفنی، پیامهای الکترونیکی و دیگر وسائل ارتباطات خصوصی اشخاص و سازمانهای سیاسی و مدنی.

۳. تشکیل حزب، اتحادیه، سندیکا، انجمن و یا هرگونه تشکل سیاسی و صنفی و فرهنگی دیگری آزاد است. اعتصابات، اجتماعات و تظاهرات سیاسی و اعتراضی مردم (در خیابان، کارخانه، دانشگاه، مدرسه و غیره) باید آزاد و مصون از تعرض دولت و ارگانهای نظامی باشد.

۴. جان و مال و مسکن و شغل و حقوق فردی، سیاسی و اجتماعی هر فرد در برابر دولت، مقامات و مأموران و ارگانهای حکومتی یا غیر حکومتی (حزبی، روحانی، طایفه‌ای، عشیره‌ای و غیره) مصون از تعرض است.

برابری حقوقی همه شهروندان در همه عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اداری و اجتماعی بدون توجه به مذهب، ملیت، جنسیت، نژاد و غیره.

۵. قوه قضائیه باید مبتنی بر مترقیانه‌ترین قوانین جامعه بشری و منشور جهانی حقوق بشر بوده و مستقل از دیگر قوای دولتی باشد.

دادگاهها باید علنی و با حضور هیأت منصفه باشند. اصل بر برائت متهم است.

لغو مجازات اعدام و هرگونه مجازات و اعمال وحشیانه و قرون وسطایی دیگر مانند سنگسار، قطع یا ناقص کردن اعضای بدن، شلاق زدن و شکنجه.

همه زندانیان سیاسی باید فوراً آزاد گردند. فعالیت سیاسی نباید جرم محسوب شود. همه خانواده‌هایی که از سوی رژیم جمهوری اسلامی دچار صدمات و خسارات انسانی و مالی و آوارگی و دربدری شده‌اند (از جمله

خانواده‌های پیشمرگان گُردستان) و همه زندانیان سیاسی که از شکنجه‌ها و زندانهای رژیم جان بدر برده‌اند، باید تحت نظارت یک مرجع منتخب و ذیصلاح داخلی و بین‌المللی جبران خسارت شوند.

۶. آزاد بودن و برسمیت شناختن حق ایجاد تشکلهای مستقل کارگری در همه عرصه‌های فعالیت سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، اداری، فرهنگی و غیره. حق شرکت و دخالت سازمانهای مستقل کارگری در تدوین قانون کار. تعیین حداقل دستمزد و حداکثر ساعات کار (۴۰ ساعت و یا کمتر در هفته، دو روز تعطیل متوالی در هفته و ...) با دخالت و تأیید نمایندگان منتخب کارگران. برقراری بیمه بیکاری. ممنوعیت کار حرفه‌ای کودکان و نوجوانان کمتر از ۱۶ سال و...

بطور کلی طبقه کارگر در ایران باید حداقل از بهترین استانداردهای زندگی‌ای که طبقه کارگر در سطح جهانی بدان دست یافته برخوردار گردد و هر درجه از پیشرفت اقتصاد ملی باید متضمن نزدیک شدن هر چه سریعتر به چنین وضعیتی در زندگی طبقه کارگر ایران باشد. برای تسهیل این امر، طبقه کارگر و دیگر توده‌های اهالی باید حق حسابرسی در مورد سود و ثروت سرمایه‌داران و دارائی‌های دولتی را داشته باشند.

۷. لغو تمام قوانین و مقررات تبعیض‌آمیزی که زنان را از نظر حقوقی، سیاسی، اجتماعی، خانوادگی، اقتصادی، فرهنگی، هنری، ورزشی و غیره در وضعیتی فروتر از مردان قرار میدهد.

لغو حجاب اجباری.

ممنوعیت چندهمسری (تحت هر عنوان، از جمله: صیغه). حق برابر زنان با مردان در امر طلاق، تکفل فرزندان، ارث و غیره.

۸. برانداختن هرگونه تبعیض ملی و مذهبی. برسمیت شناختن حق ملل ستم‌دیده در تعیین سرنوشت خویش. برابری حقوقی همه زبانها در بکارگیری در همه زمینه‌های آموزشی، رسانه‌ای، اداری، هنری و غیره.

۹. ایجاد یک سیستم اجتماعی که تأمین‌کننده زندگی شرافتمندانه برای کلیه شهروندانی است که یا کم درآمد هستند، یا در معرض بیکاری قرار میگیرند، و یا بدلیل سنی و یا ناتوانیهای جسمی و روحی بتنهائی قادر به تأمین معیشت (خوراک و پوشاک و مسکن و دیگر ضروریات زندگی) خود نیستند؛ از طریق اختصاص بخشی از ثروت ملی، مالیات‌های اخذشده و تعاونی‌هایی که دولت هم باید ایجاد آنها را تسهیل کند.

فراهم ساختن همه امکانات رایگان تحصیلی، درمانی و بهداشتی، ورزشی و رشد فرهنگی و هنری برای عموم اهالی. اختصاص بودجه و نیروی کافی برای مراقبت، اصلاح و بهبود در زندگی توان‌خواهان، کودکان بی سرپرست، سالخورده‌گان، معتادان، تن‌فروشان و...

۱۰. پایان‌دادن به دیپلماسی سری و لغو همه قراردادهای ضدانسانی، ارتجاعی و امپریالیستی.

ب- دیدگاهها و مواضع ما در قبال مسأله ملی و جنبش توده‌ای در گُردستان

ریشه‌های تاریخی مسأله

ایران کشوری چند ملیتی (کثیرالملله) است. «ناسیونالیسم ایرانی» - که خود پدیده‌ای است متأخر و محصول رشد سرمایه‌داری در منطقه - با اتکاء به موجودیت دولت ایران در اواخر دوره قاجار (انقلاب مشروطیت) و سلطنت پهلوی و استفاده از این ابزار، پرچمدار ساختن دولت - ملت ایران بوده است. دولت ایران که خود محصول یک پروسه تاریخی است با درپیش گرفتن سیاست یکدست کردن و ادغام اجباری فرهنگ‌های گوناگون بر محور زبان فارسی زمینه رشد چنین ناسیونالیسمی را فراهم کرده است. این دولت با سرکوب حاکمیت‌های ضعیف‌تر در اقصی نقاط کشور ایران تلاش کرد تا از یک طرف در جهت تمرکزگرایی دیکتاتور مآبانه و از طرف دیگر شکل دادن به ملی‌گرایی ایرانی و ساختن نوعی از ملت - دولت در جغرافیای سیاسی ایران مبادرت کند.

موفقیت‌های اولیه دولت و ناسیونالیسم ایرانی که عمدتاً در راستای تمرکزگرایی و تحمیل آن به ملت‌های ساکن در این کشور عمل کرده است، خود بدین معناست که این دولت در اجرای سیاست‌های ملی‌گرایانه‌اش در آن مقطع تاریخی، خود را نه در تقابل با ملت‌هایی با آگاهی ملی، برعکس، خود را در اجرای نقشه‌ها و سیاست‌هایش در هر نقطه‌ای از ایران در گذشته (با تفاوت‌هایی کمابیش قابل توجه) در مقابل اقوام، ایل‌ها و عشایری دیده که نه تنها قادر به سرکوب آنها بود، بلکه توانست از اختلافات بین آنها بنفع خود نیز بهره‌برداری کرده و اهداف خود را به پیش ببرد. مضافاً، نقش قدرت‌های جهانی در منطقه و همچنین دخالت‌گری‌های استعماری و رقابت‌های آنها در چنین پروسه‌ای را نباید نادیده گرفت که نهایتاً بنفع تشکیل دولت‌های کنونی در شکل امروزی‌شان عمل کرده‌اند.

گرچه تقابل مردم در کردستان با چنین پروژه‌ای (حتی همگامی‌های بعضی از اقشار و طبقات یا اساساً بی‌تفاوتی بسیاری از مردم خصوصاً در شرایطی که مردم امکان عکس‌العمل‌های آگاهانه با چنین پروژه‌هایی را نداشتند) در آغاز کار نه به شکل مقاومت‌های «ملی‌گرایانه» بلکه در جهت حفظ امتیازات عشیره‌ای و فئودالی عمل کرده است (و به همین دلیل نیز راه بجایی نبرده است)؛ اما این بمعنای تن دادن آسان این مردم به چنین پروژه‌ای نبوده و همچنانکه شواهد تاریخی نشان می‌دهند، مردم کُرد- در طی پروسه تبدیل شدن به ملت- با مبارزه علیه ستم‌گری ملی و مبارزه در جهت کسب حق تعیین سرنوشت ملی، با برپا کردن جنبش‌های اجتماعی در مقاطع گوناگون، در مقابل چنین پروژه‌ای که موقعیت شهروندی درجه دوم را برای این مردم به ارمغان آورده است، به مقاومت‌های خود ادامه داده‌اند.

چنین مقاومتی از همان بدو تولد، علاوه بر عدم رشد اقتصادی از چند کمبود اساسی دیگر نیز رنج برده است:

۱. فقدان موجودیت حاکمیتی قدرتمند در کردستان بعد از جنگ جهانی اول که از عهده متحد کردن اقوام کُرد در سطح منطقه برآید.
۲. پراکنده بودن مردم کُرد در مناطقی صعب‌العبور و بر همین اساس، فقدان روابطی اقتصادی و متحد کننده که لازمه عینی بوجود آوردن احساس منافع مشترک است، و تمایل مناطق کُردنشین به قطب‌های دیگر برای گذران و تامین مایحتاج خود.
۳. تقسیم سرزمین‌های کُردنشین قبل از هر حرکت ناسیونالیستی در سطح منطقه در بین دو دولت ایران و عثمانی، پایدار بودن این تقسیمات که موجبی اساسی در جهت ایجاد زمینه‌های عینی ادغام اجباری بخش‌های گوناگون سرزمین کُردستان در دولت‌های منطقه بوده است.
۴. دخالت‌گری امپریالیستی که نهایتاً به ضرر وحدت ملی ملت کُرد عمل کرده است

جنبش کُردستان در ایران تاریخاً خود را در برابر وضعیت ویژه‌ای نیز یافته است. در اینجا و برخلاف ترکیه یا عراق، مسئله ملی دو طرف ندارد. در ایران خلق‌های متعددی هستند که از ستم ملی رنج می‌برند و پتانسیل تبدیل شدن به دولت- ملت‌های مستقل را دارند، و این خود وضعیت خاصی را ایجاد کرده است. از یک طرف گرچه دولت مرکزی تلاش کرده است تا با ممنوع کردن تدریس زبانهای مادری در مدارس به نوعی همسان‌سازی اجباری دست بزند، اما از طرف دیگر و بنا به تنوع فرهنگی و تعداد قابل توجه ملیتهای گوناگون در ایران، این دولت- در عین اقدامات شوونیستی در اسیمیلسیون اجباری ملیتهای غیر فارس- قادر به نادیده گرفتن و انکار تمام و کمال موجودیت این اقوام و ملت‌ها (همچون دولتهای ترکیه و سوریه) نشده است. به همین دلیل، همین ملیتها، هم با حفظ هویت خود در کنار یکدیگر به حیات اجتماعی و سیاسی خود ادامه داده، و هم پروسه تبدیل شدن به یک ملت را پیموده‌اند.

از این نظر، آنچه که «جنبش کُردستان» در کردستان ایران نامیده می‌شود، تحت تأثیر چند عامل تاریخی پا گرفته که در کنار هم عمل کرده و به این جنبش ماهیت ویژه‌ای بخشیده‌اند:

۱. موجودیت «ملت کُرد» در سرزمین‌هایی که تاریخاً کُردستان خوانده شده و محل زندگی مردم کُرد زبان با فرهنگ مشترک در این سرزمین است. سرزمینی که در یک پروسه تاریخی و بنا به عوامل گوناگون در چند کشور منطقه (ایران، ترکیه، عراق و سوریه) تقسیم شده و در نتیجه وجود جنبش برای رفع ستم ملی در هر کدام از این بخش‌ها تأثیر بلاواسطه‌ای بر سایر بخش‌ها داشته است.

۲. احساس هویت ملی (کُرد بودن) که به باور عمومی مردم تبدیل شده است.

۳. چند ملیتی بودن کشور ایران که این نیز اثرات تاریخی - اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی خود را داشته است.

خارج از هر تحولی و اثرات آن، ملت کُرد در کُردستان ایران یک اجتماع قابل تعریف را در درون کشور ایران تشکیل می‌دهد. فرهنگ و زبان مشترک، جغرافیای مشخصی که محل زندگی این مردم در قرن‌های متمادی است، وجود یک جنبش سیاسی مداوم در جهت کسب حق تعیین سرنوشت، که واقعیت اجتماعی مردم کُرد را بمثابة یک واقعیت سیاسی در سطح منطقه مطرح کرده است.

در حکومت پهلوی و در دوران به اصطلاح آغاز مدرنیته و ملی‌گرایی ایرانی تا قبل از اصلاحات ارضی، جامعه کُردستان بجز چند شهر نه چندان بزرگ - اما باسنت‌های شهری گری - که محل تجمع و زندگی فنودالها، بازاریان و تجار، صنعتگران و پیشه‌وران، و مقامات اداری و مردمی که به این اقشار و گروه‌های اجتماعی خدمات کاری ارائه می‌دادند، عمدتاً جامعه‌ای روستایی - عشیره‌ای بود. تا این تاریخ، مردم کُرد از «ایرانی بودن» تنها زور و اجحافات مقامات لشکری و کشوری، استقرار پادگانهای نظامی و سربازگیری و تأسیس مدارس در سطح محدود برای آموزش اجباری زبان فارسی را تجربه کرده بودند.

اصلاحات ارضی - که از بالا و در انطباق با فرایند سرمایه‌های امپریالیستی صورت گرفت - چهره جامعه کُردستان را همچون هر جای دیگر ایران تغییر داد. تغییراتی که بنیادین بودند. اما این بمعنای این نبود که جامعه کُردستان جایگاه مناسبی در ساختار اجتماعی - اقتصادی کشور ایران پیدا کرده است. مناسبات سرمایه‌داری حاکم شده بود، اما این بمعنای صنعتی شدن کُردستان، یا ایجاد زمینه‌های چنین تحولی نبود. نیروی کاری که با این تحول آزاد شده بود، برای اشتغال و امرار معاش ناچار از روانه شدن به مناطق صنعتی ایران بود؛ آنهم نه بعنوان کارگران آموزش دیده، بلکه کارگران فصلی و کار در رشته‌های ساختمانی و راه‌سازی، و کوره‌های آجرپزی و سنگ‌بری‌ها و باربری در سواحل جنوبی که به چنین نیروی کاری احتیاج داشتند. شهری‌گری رشد کرده بود، اما بسیاری از این شهرها در حقیقت روستاهایی بودند که بزرگتر شده و به عنوان «بخش» و «فرمانداری» مفتخر شده بودند. مردم روستاها به شهرها هجوم آورده بودند (پروسه‌ای که در دو دهه گذشته شدت بی سابقه‌ای یافته) اما حاشیه‌نشین شهرها شده و نیروی کار شرکت‌های ساختمانی و را تشکیل داده‌اند. مدارس زیاد شده و سطح آموزش همگانی رشد کرده بود، اما با استانداردهایی در پایین‌ترین سطح ممکن در مقایسه با نقاط پیشرفته‌تری که در ایران وجود داشتند و

بدین ترتیب یکی از دلایل اساسی عقب‌ماندگی کُردستان، ستم ملی و تبعیضاتی است که دولت‌های مرکزی بر مردم این منطقه روا داشته‌اند. این نشان می‌دهد که ستم ملی تنها بمعنی محروم کردن مردم و کودکان آنان از آموزش به زبان مادری نیست، بلکه برای به بند کشیدن سیستماتیک یک ملت در راستای منافع شونیستی و اساساً بصورت سیاسی اشغالگرانه (سرکوب و وحشیانه، غارت ثروت ملی و تداوم بخشیدن به عقب‌ماندگی اقتصادی و صنعتی) درآمده است.

جنبش پس از قیام ۵۷ در کُردستان

این جنبش اعتراضی همه جانبه توده‌ای، و مقاومت مردمی تحت ستم در جهت کسب حقوق پایمال‌شده‌شان، اما در شرایطی کاملاً متفاوت و تحول یافته نسبت به گذشته بود.

آنچه که این جنبش را از جنبش‌های قبلی خود جدا می‌ساخت و به آن سیمای دیگری می‌بخشید، چند عامل قابل شمارش و اندازه‌گیری هستند.

۱. تحولاتی اجتماعی که به آنها اشاره کردیم و نتایج اجتماعی - سیاسی که این تحولات برای پاک‌گیری مجدد جنبش کُردستان آفریده بودند.

۲. حضور جریان چپ و سوسیالیست که خود محصول چنان تحولات اجتماعی و رشد طبقات جدید (از جمله، طبقه کارگر) بود. کومه‌له بمثابة پرچمدار این جنبش شناخته شد.

۳. اشکالی که چنین مقاومت و جنبشی در همه عرصه‌های مبارزاتی بخود گرفت. شرکت گسترده توده‌های مردم در مناطق وسیع‌تری از گوردستان در جنبش جدید به نسبت جنبش‌های قبلی که دامنه آن و تنوع اشکال مبارزاتی در آن قابل مقایسه با جنبش‌های قبلی نبود.

۴. حضور طولانی جنبش ملی گورد در گوردستان عراق و تأثیرات آن بر گوردستان ایران.

با توجه به واقعیات تاریخی فوق، همچنین کثیرالمله بودن کشور ایران و وجود ستم ملی، دفاع بی چون و چرا از رفع این ستم یکی از پایه‌های دموکراسی در ایران و یکی از وجوه مهم برنامه‌ای ما است. وجود مساله ملی و جنبش بالقوه ملی-دموکراتیک در گوردستان بمعنای وجود شرایط ویژه‌ای در این سرزمین نسبت به مابقی ایران و شرایط ویژه‌ای در زندگی توده‌های کارگر و زحمتکش گورد و بنابراین بمعنای لزوم اتخاذ سیاستها و تاکتیک‌ها و در دستور گذاشتن اهداف ویژه‌ای نیز از جانب چپ فعال در جامعه گوردستان است.

ستم و تبعیض ملی بمعنای تحمیل موقعیت فرودست‌تر و مشقت‌بارتری به توده‌های کارگر و زحمتکش ملل زیردست و بیش از طبقات دیگر است. بنابراین از لحاظ منافع و امرآزادی توده‌های کارگر و زحمتکش نیز، چپ در گوردستان (و همینطور در سراسر ایران) باید مدافع و مبارز پیشتاز و بی چون و چرای حق تعیین سرنوشت ملت گورد (یعنی حق جدا شدن و تشکیل دولت مستقل) بوده، و همچنین پشتیبان دیگر ملتها در رفع ستم ملی و در همان حال مروج دوستی و همیاری کلیه ملتها و اجتناب از کینه‌ورزی ملی باشد.

بدون مبارزه قاطع کل چپ سوسیالیست و همه دیگر آزادیخواهان راستین علیه شونیسیم ملی (و همینطور اختناق و فاشیسم مذهبی علیه اقلیتهای دینی، مذهبی و عقیدتی) دستیابی به اتحاد طبقاتی کارگران ایران علیه کل طبقه بورژوازی ممکن نیست.

با توجه به توضیحات فوق‌الذکر، برنامه ما برای حل مسأله ملی در گوردستان بر اساس نکات زیر خواهد بود:

الف. چپ سوسیالیست (و هر جریان آزادیخواه راستین) باید مدافع بی قید و شرط حق تعیین سرنوشت ملت گورد و حق تشکیل دولت مستقل از جانب این ملت باشد.

ب. در صورت تداوم حیات رژیم دیکتاتوری و سرکوبگر مرکزی، ما خواهان تشکیل یک دولت مستقل ملی در سرزمین گوردستان بنا به رأی مردم این سرزمین هستیم.

ج. با توجه به روابط و پیوندهای فرهنگی، اقتصادی و تاریخی که بین اهالی گوردستان و بقیه ایران وجود داشته است، ماندن در چهارچوب یک ایران دموکراتیک راه‌حلی مفید بحال ملت گورد و دیگر مردمان ایران است. به همین دلیل ما خواهان ماندن در چهارچوب کشور ایران در شرایطی هستیم که این کشور دارای یک دولت دموکراتیک و یک قانون اساسی مترقی باشد.

در چنان شرایطی، سرزمین‌هایی که مردم گورد در آن زندگی میکنند باید بمثابة یک واحد سیاسی همبسته قانوناً برسمیت شناخته شده، و مردم گورد دارای حق و حقوق یک ملت باشند.

در چنان حالتی، رابطه حاکمیت در گوردستان با دولت مرکزی یک رابطه دموکراتیک و فدرال خواهد بود، که بر دو اصل استوار است:

۱. حق حاکمیت ملت گورد در گوردستان در جهت تأمین حق حاکمیت این مردم بر خود و اداره امور داخلی گوردستان.

۲. التزام به حفظ وحدت و زندگی مسالمت‌آمیز در چهارچوب ایرانی دموکراتیک.

تنظیم چنین رابطه‌ای بطور نهایی و قطعی با نمایندگان ملت گورد از یک طرف و با دولت مرکزی از طرف دیگر است. چه نمایندگان مردم گورد و چه نمایندگان دولت مرکزی باید مشروعیت سیاسی خود را از طریق انتخاباتی آزاد و دموکراتیک بدست آورده باشند. از نظر ما هر نوع بندوبستی بین احزاب گوردی با دولت‌های غیر دموکراتیک در ایران که مظهر اراده

آزادانه مردم و حاکمیت مردمی نیستند، و این امر در یک پروسه انتخاباتی به اثبات نرسیده باشد، محکوم و غیر قابل پذیرش است.

در چهارچوب ایران بمثابه کشوری دارای یک حکومت دموکراتیک، مردم گرد از حق و حقوق شهروندی برابر با کلیه ایرانیان برخوردارند. همچنین هر شهروند ایرانی مقیم در کردستان نیز از همان حق و حقوق برابر برخوردار خواهد بود.

با توجه به چند ملیتی بودن کشور ایران، حد و مرزهای حکومت کردستان در تمامی مناطقی که محل تجمع و زندگی ملیتهای گوناگون با زبان و فرهنگ متفاوت هستند، با رأی خود همان مردم تعیین می گردد. قوانین در این زمینه باید بگونه ای تنظیم گردد که حق هر کسی در هر جایی که زندگی می کند برای ادامه آن برسمیت شناخته شود و جایی برای دامن زدن به هیچگونه دشمنی ملی باقی نگذارد.

مبارزه مسلحانه و تکلیف نیروهای سرکوبگر حکومت مرکزی

مبارزه مسلحانه یکی از سنت های قدیمی و شکل مقاومت اصلی ملت گرد در برابر زورگویی حاکمان، دولت های مرکزی، ژنوساید و امحای ملی در سرتاسر سرزمین های گردنشین و رسیدن به حق تشکیل دولت خودی و یا اشکالی از خودمختاری بوده است. اما در حقیقت امر این مبارزه ای تحمیلی به ملت گرد است. از طرف دولت ها تحمیل شده و مردم گرد را ناچار از دفاع کرده است. با توجه به رشد جوامع گرد زبان در هر یک از این کشورها که از رشد طبیعی محروم نگه داشته شده اند، مردم گرد ابزار دیگری برای اعلام موجودیت متفاوت خود و یا دفاع از خود را نداشته اند.

بدیهی است که در چند دهه اخیر اوضاع تا حدی فرق کرده است. مردم کردستان در شهرهای کردستان می توانند اعتراضات و خواسته های خود را با استفاده از موقعیت اجتماعی و امکانات محدودی که در اختیار دارند در اشکال مبارزاتی متفاوت تری بنمایش گذاشته و طرح کنند. در خارج از کردستان نیز برای رساندن صدای اعتراضشان به جهانیان، قادر به استفاده از امکانات تبلیغی در سطوح وسیع تری هستند. می توانند بمثابه کارگران مهاجر و یا پناهندگان سیاسی در کشورهای دیگر دست به اعتراضات قابل توجهی بزنند. با این حال کردستان ایران هنوز یک دژ نظامی است. سرکوبی که در اینجا و در مقابل هر حرکت اعتراضی صورت می گیرد از هر جای دیگر ایران شدیدتر است.

در سال های اخیر تمایلی قابل دفاع در میان سازمان ها و احزاب گردی رشد کرده است که عبارت از اهمیت دادن به اشکال و روش های دیگری از مبارزه در کنار مبارزه مسلحانه ، و این سیاست بوده است که تا حد امکان و در این شرایط از درگیر شدن با نیروهای رژیم پرهیز شود.

با توجه به واقعیات فوق، ما سیاست اهمیت دادن به عرصه های دیگر مبارزه علاوه بر مبارزه مسلحانه را درست می دانیم ؛ اما معتقدیم که این کافی نیست، باید در یک پروسه قابل تعریف و نقشه مند و آگاهانه بتوان اشکال دیگری از مبارزه را در عرصه تقابل با رژیم گسترش داد و تقویت کرد. در عین حال مقاومت و دفاع مردم گرد خواه در شکل مسلحانه و خواه هر شکل دیگر در برابر جمهوری اسلامی را امر خود دانسته و این را حق طبیعی این مردم در برابر سرکوبگری های رژیم و سیاستی اصولی می دانیم. سرانجام هر سیاستی باید این باشد که نیروهای مسلح رژیم اسلامی از کردستان برچیده شوند.
